

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره - ۱۴
تاریخ - ۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	فهرست نامه
مؤلف	
موضوع	
شماره قفسه	۵۰۷۵
شماره	۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۶۰۷۵

عقبت فرست شده
۵۸۰۶

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	فهرست نامه
مؤلف	
موضوع	
شماره ثبت کتاب	۵۰۴۸۳ ۱۹۴۴
تاریخ	۵۰۷۵
محل	۱۹

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۰۷۵ - ۱۹۴۴

۳۳۶۵
—
۵

دانشگاه ملی
۲۸۶۲

کتابخانه ملی
۲۸۶۲



هذا المجلد باسم الله الرحمن الرحيم

فصل در وصف آسمان بدانکه در سطح ابر مسطح و فراخ و در هیچ سوئی
ازینک و در افق کثرت با در اول نظر کرد و در هم باشد و بسیار از اول لب
فرخ در از تر باشد تا در میان زدوشنه نشود و پست لا جند و فراخ
و کشیده باشد و پست با بن و سبزه فراخ و در میان غیب و پسته در فشر سطر و
دوران و میان در فشر فراخ و بسیار گاه بارک در از در سوار کردن بسیار
و بن کسرون بطور کسرون در از در کوه و مور دوم در از در استخوان دوم کوه
و میان در آن معنی در بین فراخ و کشیده و در هر دو فراخ و شکم مذکور

در آن

در چسبده و فضا بارک و سیم بلند و مدور و سیاه و پشت کوتاه و رنگ گاه
میان و تهر گاه بارک و چشم سیاه و در گاه در از دیال و دم سیاه و نرم
بوده باشد چون خود من در فرق اینها کنند با در از طرف راست خط
کنند و احتیاط با در نو و اگر و گاه شک باشد شب کرد و روز کور و چوب
دست نه بوده و اینها عیب در است و باید در خورد مور و مو شیار باشد
در از کسر و بران کور است تا حرکت کند و دست جنبه از و گاه باشد **موم**
در لون آب و چگونه بکار آید بدانکه حکیمان متفق اند در از جمله رنگ
بیت بفر کور و در از فرمان کون بود خوب تر است بفر کور در کور و کور و کور
صورت بوز و در فشر کشیده **در سیر** عقیده و کبود و سیر خند و در تکه یک کشیده و گاه
خوبه و میان فضا سیاه باشد و عقیده و سیم و دیال و دم نیز سیاه باشد
با نظیر است **در** آب آبی از جنس منگوه و اگر نباشد زرد باشد

بال و دم از سینه و پشیا و چشم و لب و مقعد و خیمه و میان را نهما سیاه باشد
 و سناره پشیا بپند سمند هرگاه که سندر را هم آب زرده باشد شش را و نظر
لکون با بره بکونک بود از دم و سیاه با بره بران بود چشم سفید بود
 در هیچ عضو روغینه شد و سوز ما در زرد باشد و لب زرد بود و قرص بود
 که بود و نیک باشد اگر و زرد باشد نادر بود اگر سبز باشد اگر انقباض
 چشم مقعد و خیمه و زرد و دم سیاه باشد بریت فایم بر زبان گفت اگر
 برین صفت نیز است زرد باشد نیک **اب رقی** از لیمه لون ناکرده و اندام
فصل ششم در نگاه داشتن از آب شرط آن است هرگاه که آب زرد
 داده باشند هموار بر نهند و در آنند و اگر ممکن باشد طافه بعد از آب دادن
 توقف کنند و بعد از آن بر آنند و در سحر یا در چون بمزاج بر کنند و لعل
 آب بر کنند فایم شب شود و بعد از آن آب و عقیق بر کنند تا سحر شود و در وقت
 (فصل ششم)

فصل ششم در نگاه داشتن آب از جو و گاه و علف شرط آنست که گاه
 جو آب بپزند با بره و در آنیک پخت کنند و طوی و سنگت بریزد و سر لکن
 جانوران و مرغیان و بشم و بختان و بر مرغ با بره و نیک خط کنند و شرط
 علف دادن آنست که با بره اول قدر علف برت بپزند با بخورد و علف
 نیم خورد کنند و با بره و نیک از آب زرد و آب زرد و آب زرد و آب زرد
 نیک در آن آب کرده هر صفت از آن آب تغا بر علف بپخت و در آنیک
 از شمع از گز خورده با غرق و با جوهر مغرور میان جو با آب بپزند
 در آب عت بر خور شود و آن خوردن و نهما آنست که جویش را در برین زرد
عسل آنست که یک روز و نیم طافه گرم کرده کلوران آب بریزد و عسل
 و اندام و **فصل ششم** در نگاه داشتن در فصد و شستن بر لکه و غده چکا
 آنست که از زردشت با بره و قصاب نه بپزند و خاصر **فصل ششم** بپزند و عسل

لزان اسب بهم برسد چنانکه هوار عصر نزدیک به شام است سر در شود و از
 زکام سر گیرد و نهاده سر شود و اکثر روزگار صفت صفاد و مفاد در اسب از اسب
 فصد یا نیز در شتان عارضی سر شود و الله اعلم **فصل ششم** در می تقویت کردن
 پشت اسب هر اسب را سر نه شود و گوشت نباید و شرط است که چون اسب بکشد
 راه را زنده باشند با برده از اسب فرود آیند و تنگ او می نرم کنند
 و هیچ وقت زنج را حرکت دهند و باز تنگ است که اگر کرده و باز شود و بهتر است
 فرحال فرود آیند بر توقف زنج را از پشت اسب بردارند و در میان طاق
 پشت اسب بکشند و تنگ او را نرم بکشند تا حرق او تنگ نه شود و زنج
 و اگر از راه هر کجاده باشد اسب نرم نرم به کرد و آید تا حرق در پشت او
 تنگ شود و تا کوفه خسته نه شود و اگر در شتان باشد چون بهتر است
 پشت او را تنگ بپوشند و زنج را بر کشند و بعد از آن زنج بر کشند و اگر

سر نه کرده زنج بر کشند و اسب چهار در بخور شود و عینا بر بر آورد و الله اعلم
فصل هفتم در فرجه کردن اسب شرط است که هرگاه خود بخورد و اسب
 لذت را فرجه نکند با برده جو لور پاکت کرده بخورد و به پا بچم یا نیز
 و بهرند و همیشه با برده جای لور پاکت و خنک نگاه دارند و تازه
 و فرجه شود و دیگر است که ما مدت چهارم یوم در یکا بکشند و از طریق
 پروان یا ورنه و لور از تنگ کنند و آب علف در لقا بکشند و جو را
 چنان پاکت کنند که لعل خشر مرشته باشد و با برنج خرد خرد و آن اسب
 جو دهند و کاه نشسته و با بچه خشم خیار و برکت خنک و ترکان لور را
 کوبان جو خورند و آن خیار هر روز یک یک صد و سرور دهند و هر روز
 بخار کنند و عینا کوه را اسب فرجه نشسته باشد و در روزی که
 اسب باشد اگر مکنج باشد هر روزی و الله اعلم و دست میال لور پاکت کنم

بشنوند و مختار اوست باک نکند و هرگاه به پنج طایف کفاه دوازده لغایت فرزند
 و الله اعلم **فصل ششم** هرگاه خوانند و آب به جام در اندازند و پنج بستر
 در کف کنند بعد از آن که پخته و آب کف کرده باشند بسیار در روز در اندازند و در
 زنج نکند روز آخر یک ریخت روز هفتم تا چهارشنبه روز ششم تا وقت عصر روز
 نهم و زنج برود از روز چهارم زنج کرده و از آن تا یک غیر برتاب
 برود و در آن وقت بخاشند و بخندند و وقت زنج اوست و بر نوازند و در روز دیگر
 دیگر کواکس و غیر برتاب برود و بعد از آن هر روز یک غیر برتاب زیاده کنند
 تا فکمه بمثل برود و لیکن نه دانند و عرق در آن کشند و شند و نهند و باید
 در آب به اختیار خود که از آن راه رود و پس هرگاه به پنج شرط بکار کنند
 و از جام بودن آن در هر روز از آن تا در سه صبح نکند و در کوب برای
 خود بمثل رسانند و تا صبح در وقت بکار در راه رفتی در بکار

بسیار سخن نموده و بکار نرود و مکرر دستها و پاها را در زیر آب آب
 در کفاده رفتن خود را فراموش و نم نکند و باید در وقت بکار در آن چند کام
 شند و بنهند و بعد از آن کمال خود که در راه رود و اگر در آب آب و غیر از
 بود و لیکن در وقت بمثل رسیده باشند و آب و علقه بکند و آب و کف
 در بر زمین زنده و شیشه و بتابی کند و در روز سر ماعوق نیست و آب و کف
 آب و علقه نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک نمک
 در راه نهد و شاده باشد نمک دیگر حاضر باشد و باید در آب و کف
 نمک راه نوازند و رفت بر باید در وقت بکار در آن کف و شیشه باشد اگر
 علقه باشد و در آن حواله بهر که در روز بکار و شک اوست و لیکن نمک و در زمان
 به جمع اوست و باید و آن آب نکند که مردم بر سر علقه و در آن بکار
 تا بمثل رسند و الله اعلم **فصل ششم** هرگاه به پنج شرط بکار کنند و در روز صاف آب

در کمال از آن آب در بکار

سواد شود و بخت نیک است زیرا که دلبسته عمر زیادت و نزه دل و غیر تنگ
 میسند و خود سوا بلکه حاجتی نیز از غلبه تیر و در به دیگر مدخل کند و نگاه
 و جود تیر بر رسد تا بآن زمان در طم صاحب را بوضع خود برساند و
 انکه مقرر است تا رسیده باشد **فاما** در صفت بصری و علم چنین گوید که خود بزرگ
 جعفر لشکر آمد در ولایت و در آن وقت که در راه بود و در آن وقت که در راه بود
 حاضر بودم مدخل نمودم و یک شب از نزد یکدیگر گفتم که این جوان از کجاست
 و او بود و از جانب لشکر گفت یکدیگر است آن را برادر از قلم بگوید بآن زده و
 بود از چنانچه این در شکسته است او خیمه بود و آن شب بچنان زخم میانی تا سر خود
 بکنار آمد و در آن شب زده از پاشا و اگر مردم این شکست مدخل نمودند و بوی
 بر نذر داشتند **فصل دوم** و کار کردن و تازیانه زدن شرط است که در کار
 پیاپی را بر کردگاه و بسیار از تازیانه زده تازیانه بر نهند و با بر تازیانه
 تازیانه

گفت بهتر باشد و با بر با بر ز کباب بودن یا در نزد و تازیانه با بر نهند
 و دلبسته کند و گران و بطور رود و بید طبع شود و با بر در سوار و بسیار بوده باشد
 و با بر در کاسیکت با بر داشت و شد و چست و چاکت برشت و هرگاه
 مردم بر دلبسته شدند و با بر نیز کاسیکت کند و دست و چاکت برشت خود
 نیک است **فاما** در باب ترویج آب چنان طریقی است که هرگاه که خواه
 و آب خورد و با آب غیر از شراب و آن بود که نهند و آب بید و بید روز
 در جای تاریک بپسند و در آن شب و صبح خود نهند و نهند و نهند
 مگر بپسند و هر روز یکبار بپسند و با آب غیر از شراب و نهند و نهند و نهند
 مگر این شد در میان ترکمان مشهور است و هر چه و تازیانه زده و در دست
 این سخن در کس خود بقوه حسی و دلبسته نگاه مراد و خود و در مقام
 خانه غریب و در صاحب خود و غریب مراد و در دست و با بر خود و مگر

و شبیه رنگد و دشتا بر زمین مژد و مژد می فرزند چنانکه ملامت از آن در زلف کف
بیت سمندر چون نگاه یار سرکش سبک از جادو آید هم نشین
 سبک رود نزد بوی ملک بوجلان نسیم صبح مردان سر گذشت
 برقص از غلوه جان دل نشین تر بحسن از ناز غریبان نازنین تر
 هم آب دیره نوحه قه خود رود هم رخس نام هر مینور در دو
 ز سرعت کمر نرسند بر اختر و نوازند رسیده از فی الکاش
 به بویه نرم رود چرخ ملک بر آید به سرعت چرخ دعای حاجت
 نکاشد و در پستی چون فکر عاقل سبک رات از چرخ غم کا
 کمر چون موج بر دریا گذارند کمر چون شمع بر آتش قرارند
 ز غروب تا بر آرد غنچه در برف نشد چون آتش خورشید در زلف
 هم خورشید آن سبک نعل آن قرب یک جنبی رود از شرق تا غرب

چه چشم دلبران با عالم سرخوش چه خورشید تیان شد سرکش
 از شرط و کبر آن است در آن دفتر سجده دارد وین سبک از طوبی کردن
 سبک در نه تا به دیر سبک سوار شده غمان او را بر پشت نهی بر قرار گاه
 و هر سینه سوار شوند بر پیش کفر و نشسته بر یک سبک و با سر خولا بنا برین
 در شکم نشسته و غمان او را بر کمر از آن کمر از آن کمر تیان به پشت
 گفته و خولا پشت او را بر کمر از آن کمر از آن کمر تیان به پشت
 در دست جفت نگاه دارند تا آخر سینه آن هر گاه نیز بر طریقی برداشند برین
 چه در کار از آب غنچه کمر نشسته و دیگر آن است و در وقت بر جفت از آن
 سینه ای که بر سر هموار بر نشسته تا به سینه ای که رسیده و دیگر از آن پشت او را
 خوب پیوسته و بطوریکه در آرد و در پستی پیوسته و به کمر او را بر آورده و
 کاه برین دل است عمیق بر آید و دیگر گفته چنانکه عمیق او را کم گفته هر دو

بر روی کشته باقی مانده است و جوار آن یک زبانه کشته و در میان آن
 به پشت شتره زنه نوبت برده و کار آن لب را از دهان و از لایه های کشته
 و الله اعلم بالصواب **باب دوم** در سبب علت و ارض و علاج آن است
 بهر چه و حکما فرموده اند که در این باب گفته می شود **فرع اول** در سبب
 و به تعلق به او **باب** هرگاه سبب آن است در جوار
 نور که بر پیشانی و یا خنده و شنبلیله جزیره دارد و در پیشانی شتر سفید زده دارد
 رنگان آن که کینه و باکی است و فرار از او است و کینه و باج و زینت او مشک
 کینه و میر چادر از آنج و یا شند اینها چیزها منصرف است از این است و ناله
 سراب درم کینه و باکی است و بر روی زنه و در دهان و در چشم او مشک و در آن
 و نفس او گرم و زنده و بر کینه و بر باور و یا شند کینه و اینها علت است
 زنه و در خوردن است و علت و زدنش آن است و سر او درم کینه و زنه

و منبر از دواب فرود برده و بر ملا بر شتر نوبت شش علاج بهر چه خوردن آن است
 و بکینه صغیر و دوم در غش و زینت است و درم با نوبت زنه و از بعد از نوبت
 زنه و در شتر و در کور او بر زنه نوبت **باب** در زدنش آن است و از
 لیسار و چینه با شتره و شفا فیه و زنه و از بعضی درم و چینه و کینه و درم
 کینه و بر سر لب نوبت و در شتر و در کور او بر زنه و از نوبت اینها کینه
 شفا چادر و اگر به نوبت و در زنه و دانه و دونه کل و حنظل و اگر زنه کینه
 سبب و بر کینه نوبت و بر کینه زنه و خوردن گاه کینه و درم کینه و درم
 لب و زنه و در کور آن لب کینه و درم کینه و زنه و دانه و دونه کینه
 و بفرع اول حکیم گوید در علاج اینها و علت چهره و چینه و باکی است و
 و در غش و کینه و بر کینه گاه و در غش و زنه و درم کینه و درم
 سراب نوبت و یک روز و یک شب نوبت به نوبت و درم کینه و زنه و دانه و دونه

بگویند و به سینه و اگر یکجه و صند و علف تر بجه سینه بر سینه نهشت و
فرد تر باق و آب صند و علف و در کور و در زنه شفا پر و اگر آب است
در و به اگر و صند است چشما رب سینه شفا و بایان از دهن هر روز
از دزد و سر برانو از این و علف و صند و بایان از دهن هر روز
و هر چشما و اگر از آب چوب و با سنگ زنه اثر کرده پر و علف و صند
و بایان است بر جابر و زنه از سنگ مغز کالی بایان بگویند و لطف به سینه و
پس از آن شفا سینه فایان و نه هرگاه آن سینه پر و علف و صند و بایان
آن پر و کوشیه و اگر مرغ بخورد آن آب را پر و کشت **علاج** است و هر روز
سنگ را بایانه چینه جالف بکشد و بشیند و اگر به بر آن جرح است از دهن
و بکشد و تا دهن از آب پر و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کشت
بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه

فایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه
سنگ را بایانه چینه جالف بکشد و بشیند و اگر به بر آن جرح است از دهن
و بکشد و تا دهن از آب پر و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کشت
بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه
سنگ را بایانه چینه جالف بکشد و بشیند و اگر به بر آن جرح است از دهن
و بکشد و تا دهن از آب پر و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کشت
بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه
سنگ را بایانه چینه جالف بکشد و بشیند و اگر به بر آن جرح است از دهن
و بکشد و تا دهن از آب پر و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کشت
بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه و بایان پر و کوشیه

فرار و از دم نه شده است آن آب برگ و صفت آن در غایت است که در تمام فصل
تجتم در شسته است آب بر آنکه آب را سرد کند و چنانکه در او بپزد و در پیچین
خوبه و خالی است بر شسته و دیگر بر سفید و در آنکه بر صندل و در آب و در
با پدید آورده و در آنکه آب را آن صندل و بر شسته است آب آن خشم
کثر شده است خشم و در زخم و در تمام فصل است که در آب و در
هرگاه و در او آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در
که در آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در
شکر است که در آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در
در آنکه آب را در آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در
با بر آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در
آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در

چنانکه در دم نه شده است آن آب برگ و صفت آن در غایت است که در تمام فصل
تجتم در شسته است آب بر آنکه آب را سرد کند و چنانکه در او بپزد و در پیچین
خوبه و خالی است بر شسته و دیگر بر سفید و در آنکه بر صندل و در آب و در
با پدید آورده و در آنکه آب را آن صندل و بر شسته است آب آن خشم
کثر شده است خشم و در زخم و در تمام فصل است که در آب و در
هرگاه و در او آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در
که در آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در
شکر است که در آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در
در آنکه آب را در آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در
با بر آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در
آب و در آنکه آب را در آب و در آب و در آب و در آب و در آب و در

این را که در سینه ظاهر شود پس ببرد و در آن شسته و بر آن خنجر متعفن بر آید و در کلاه
 در یک طوطی با در آن سینه پخته باشد علت اینجاست که این آب بر آید کند
 عسل و عسل و عسل است و علت اینست که در آن خنجر زده و در آن کلاه
 در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 چنانکه مندرج بود و بر سر هر نره جداگانه خنجر کنند و یک سینه
 عسل و عسل است و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 با در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 و اگر بر نره عسل و عسل است و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 با آب گرم پاک شوند و بعد از آن در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 کلاه درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 کلاه درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم

یا ادر

و در سینه چنان کنند و اگر عسل با آب شسته و بر آن خنجر متعفن بر آید و در کلاه
 جراحات جدا جدا است و اگر عسل و عسل است و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 با درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 رسته و عسل و عسل است و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 جراحات بر دل برادر طرف آن درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 در جالبه سینه حرکت بر سینه و اگر عسل و عسل است و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 و اگر عسل و عسل است و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 برای درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 بر سینه کلاه و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 به شوق قدر که بچوشت نه و بر ماهران درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم
 سرش سینه و جراحات عسل و عسل است و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم و در آن کلاه یک درم

تا متعفن شود بر کشته پس از آن بآب بزنند و قدری خنک را با نرد
 سینه و کینه در آن زخم در در کشته و اگر بکجه بشتند در هر عود را که بپزد و بکته
 با در عود که در آن زخم در در کشته و به نیند ناکوت کند را و بکته
 دگوش ناره بر جان و اگر سر لای الا خنک که در کف دست نرم که در آن
 جراح رز در کشته و بایت با نیت **فنج و بر علیج** است **ان** الله ان رحم الله
 بزنند و در از آن قدر سار و صبح و خنک که در با هم بگویند و بر آن زخم خورند
 زخم که بر نیند که بدارند **و اگر** به نیند در زخم و در لیس را در اولی که در کشته
 و بار چه که پس را در آن تر کشته و بر مالار و درم نیند و اگر شکسته که سفید را
 جرمه و در آن است شکسته و در مالار و درم نیند و بایت با نیت
هکاه از جاز زخم در پیش بشت آب موز و **بر علیج** است و فضا که در کشته
 و در آب بخور که در آنجا ضایع کنند بعد از سه روز بکشد نیند و بر آن موضع روشتند

کاه و اسرار

و در آنکه خراشید که بر ضربت در جانم **ان** **فنج و بر علیج** است و قدری
 بشتند و با قدری که بپزد و در آن جرح بکشد بکشد و بار بکشد و بار بکشد
 آن که نیند که بکشد و در آن بکشد و بار بکشد و بار بکشد و بار بکشد
 بعد از آنکه بکشد بکشد و بکشد بکشد **ان** **فنج و بر علیج** است و در کف
 بهم سرب هر که به نیند که بکشد و بکشد بکشد **ان** **فنج و بر علیج** است و در کف
علیج است و در کف بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد
 به نیند که بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد
 نفت سین و خنک که در مالار و درم نیند و اگر شکسته که سفید را
 آب و در آن است که در آن بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد
 آب و در آن است که در آن بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد و بکشد بکشد
 جو در شمع خنک که در آنجا ضایع کنند بعد از سه روز بکشد نیند و بر آن موضع روشتند

ست سراج طاهر شرف و عادت است در بزه چینه چینه به پاره شدن
 در بیکه سراج به بزرگ بسته در روز چهارشنبه دیگر در میان آب بسته
 در آن است بسته به بازگشت به در آب روان اندازند و محراب
 در آن است طاهر شود و درم گفته دانند که بکنند اگر نه الفور علی گفته بزرگ و از
 در آن سر گفته آب را از کار چند روز **علاج** این عادت است در مرتبه
 هر دو روز در بزه سراج طاهر شود چاره همان بزه هر روز گفته
 تا زیاده نشود اگر از عادت سراج به پاره درم گفته و بزه پیرونی نیاید و آن
 درم سخت طاهر شده بایر و بیهوده در درم گفته بکنند که بکنند درم شرم شود
 و یک دانگ درک سوس در آخر گفته بایر گفته بر درون آن درم بسته
 و یک تپ بسته به نازک الصبغ بکشد به دیار و غلج و چوب گشته و پاره
 و بیهوده در درم بسته هر آن بزه در درم بر آن جبهه بجهت بخشد

